



محمدیونس طغیان ساکابی

در مسیر سرخ کابل

در تن گلبن
در رگ هر باغ
هر سرود شاد را
ز آوای بلبل کشته‌اند
گل بدست باد مجنون
عاشقان باغ را
در پای سنبل کشته‌اند
وای کین قایلیان
زنگ و بورا
در رگ گل کشته‌اند
باز امروز
این شغادان
چاه‌کن را
رستمی را
در مسیر سرخ کابل کشته‌اند
از برای مرگ ماتم‌زای رویین تن
خنده را از گلوی بلخ
تال‌های زابل کشته‌اند...



زهرا حسین زاده

برای زینب؛ یادگار کوچک شهید مزاری

بوی گلاب

با گل اشک‌های خود بوی گلاب می‌دهی
باغچه و بهار را هدیه ناب می‌دهی
با دل پرامید و با مشت بلند خویشتن
دشمن کینه‌توز را خوب جواب می‌دهی

جاودانه

برای همسر شهید مزاری

پروانه صفت تا به سحر سوخته‌ای
از عشق و وفا بال و پرافروخته‌ای
بر قامت آن پیر همیشه سرسبز
گل جامه جاودانه‌ای دوخته‌ای



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴



شهید مزاری
در آینه‌ی ادبیات و شعر



شکریه عرفانی

صدایت

از گور تاریک تاریخ برخاستی
صدایت زنگ زنجیرهایی را داشت
که برپای مردان قبیله‌ات انداخته بودند
صدایت!

زخم بود

خون بود صدایت!

وحشت کودکانی بود

که سرهای خشکیده بر مناره‌ها کابوس هر شب شان بود

برخاستی از گور تاریک تاریخ

و فریاد زدی

زمین حق است

آسمان حق است

و شان‌های تازیانه خورده قبیله‌ات حق است

فریاد زدی

وطن سرزمینی است که در آن

صدای خنده تمام کودکانش به کوهستان‌هایش پیچد

بی آن‌که بیم کابوس خنجر خاموش کند آوازهاشان را

تورا تاب نیاورده‌اند

اما پس از آن دریدند رگ‌هایت را

و تن پاره‌هایت را بر چهار دروازه شهر آویختند

تا خونت عبرتی شود

برای هر آن که وطن را وطن می‌خواهد

کشته‌اند تورا

تو اما نمرده‌ای

بهار که بیاید

درختانی به بار می‌نشیند که در ریشه در خون تو دارند

و کتاب‌های تاریخ به یاد خواهند اشت

مردی را که از زخم و زنجیر برخاست

و فریاد کرد

زمین حق است

آسمان حق است

و شان‌های تازیانه خورده قبیله‌ام حق است.



سید ابوالحسن عمرانی (شاعر ایرانی)

یاد مزاری

عاشق دل خسته را جذبۀ جانان رسید
دوست صد ارزد بیا! چون گه پیمان رسید
باد صبا می‌وزد سوی گلستان و باغ
پیک صبا صبحدم سوی سلیمان رسید
دوش به لوح دلم نقش گلی شد پدید
لیک ندانم چرا زار و پریشان رسید
از پس یک روزگار سرو قدی داشتیم
باد خزانش وزید، واله و حیران رسید
لاله رخ گل عذار، از کف ما رفت آه!
از بر ما پرکشید، بر سوی مستان رسید
عشق چو آمد پدید، عقل کجا ماندنی است
ساغر می‌برگرفت، مست و خرامان رسید
لاله صفت سرخ‌روی، رو سوی معشوق کرد
در غم او سوختیم، ناله به کیوان رسید
یاسمن نیک روی، در چمن و باغ دید
قمری خوش نغمه را، مست و غزل‌خوان رسید
موسم اندوه شد، شادی ما شد تمام
رهبر ما شد شهید، موسم افغان رسید
زنده دل بی‌قرار، گاه وصالش گذشت
از تن خاکی رهید، در بریزدان رسید
آه و فغان برکشید از غم دل، دوستان
یوسف ما از جفا در کف گرگان رسید
رخ مکش از یاوران، بلبل این بوستان!
بی‌توخزان زد به باغ، فصل زمستان رسید
یاد مزاری به دهر، زنده و جاوید باد!
از غم او اشک بار، دیده‌ی عمران رسید



محمد حسین فیاض

دل پاره پاره

امضا نمود برگ حضور دو باره را
از نو بنا نمود، بنای هزاره را
در گفتمان سخت زمان با نگاه خود
معنا نمود قافیه و استعاره را
آیا نشان نداد که با عزم می‌توان
از جا بلند کرد در استخاره را؟
آیا نشان نداد که بعد از دو قرن، باز
باید به دست داشت درفش و ستاره را؟
آری، دم غروب به گفت: بعد از این
باید شکست داد، شب و سنگ و خاره را
آری، ولی چه زود پدر برد با خودش
غم‌نامه بلند دل پاره پاره را



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴